

## مذاهب و فرق اسلامی؛ ضرورتها و ملاحظات

### اشاره

معاونت پژوهش مدرسه عالی امام خمینی(ره)  
با همکاری گروه ادیان و مذاهب در تاریخ ۱۰/۲/۸۳  
نشست علمی تحت عنوان «مطالعاتی دربارهٔ مذاهب اسلامی»  
برگزار نمود. مطالب ذیل حاصل کنفرانس دکتر احمد پاکتچی  
عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع) و دایرة المعارف  
اسلامی، در این نشست است.

### مقدمه:

مفهوم مطالعات درباره مذاهب اسلامی، ضرورتها و ملاحظات، طبیعتاً بحثی نیست که بتوان القای ظرایف و مباحث ریز آن را در یک جلسه انتظار داشت. اما این امکان وجود دارد که بتوانیم نگاهی کلی به مطالعات مذاهب اسلامی و برخی ویژگیهای آن داشته باشیم. پیش از هر چیز لازم می‌دانم به دست اندکاران مدرسه تبریک بگویم که ضرورت تشکیل چنین گروهی و نیز زمینه‌های فعالیتهای فرق و مذاهب اسلامی را تشخیص دادند. این تشخیص بسیار بجا و از نیازهایی است که واقعاً در جهان اسلام احساس می‌شود. دشواری کار در زمینه مذاهب اسلامی نباید مانع چنین مطالعاتی بشود.

در روزگاری که بحث از وحدت و گفت و گوی مسلمانان و به دنبال پیدا کردن نقاط مشترکی بین ادیان جهان هستیم، اینکه ما بیاییم، درباره مذاهب و فرق اسلامی کندوکاو نقادانه و پرسشگرانه داشته باشیم شاید جای تعصب باشد. اساساً؛ آیا واقعاً ضرورت دارد که بر روی افتراق تأکید داشته باشیم و برخی از منازعات کهنه را که به تاریخ سپرده شده‌اند زنده کنیم؟ در واقع، این بحث، موضوع جلسه امروز است. باید دانست که زندگی امروز ما به هیچ وجه منفک از زندگی‌ای که در گذشته داشتیم و نیز افکاری که امروز داریم، منفک از تاریخ افکار گذشته نیست. این تصور خامی است که می‌توانیم در زمان کنونی، فرهنگ و ویژگی دینی خودمان را بشناسیم؛ بدون آنکه دیدگاههایی تاریخی در زمینه مذاهب و فرق داشته باشیم. در حوزه تاریخ فرق و مذاهب اسلامی، ما با یک شبهه سهل ممتنع مواجهیم. از طرفی کسانی از متقدمان و معاصران کوشش کردند که کتابهایی بنویسند و فرقه‌های مختلف را معرفی کنند، حتی فرهنگهایی برای فرق اسلامی تهیه شده است که به راحتی می‌توان به آنها مراجعه کرد و

دانست که فرقه‌ها چه افکار و عقایدی داشته‌اند، اما نکته مهم این است که مباحث مربوط به فرق، کمتر در مباحث جدی ما، در کلام، فقه، تفسیر و ... دخیل بودند و نقش ایفا می‌کردند.

### نگاه «حادثه محور» و «جریان محور»

مطالعه در جنبه‌های مختلف معارف اسلامی به شدت در گرو این است که محقق ما اطلاعات مناسبی در مورد فرق و مذاهب اسلامی داشته باشد. با این حال، وجود برخی از ابهامات و شیوه‌های خاص در منابع کهن و سنتی ما در تاریخ فرق، این ضرورت را به وجود می‌آورد که از برخی شیوه‌های نوین در مطالعه فرق استفاده کنیم تا بتوانیم نیازهای خود را در حوزه گفت و گوی مذاهب، شناخت فرهنگ خود، شناخت حوزه‌های مختلف معارف اسلامی، مانند فقه و کلام، تأمین سازیم. به نظر می‌رسد بخشی از این نیازها بتوانند با استفاده از توسعه روشهای مطالعه تاریخی در حوزه فرق و مذاهب اسلامی تأمین شود. در بین نگاه سنتی و نگاه نوین تاریخی به فرق، تفاوت وجود دارد. زمانی که به ملل و محل شهرستانی مراجعه می‌کنیم، در همان آغاز بحث، به نظر می‌رسد موضوع کتاب، شبهه‌هایی است که در ملت اسلامی وجود داشته است. وی شبهه‌های مربوط به عصر نبوی را ارائه می‌کند. اولین شبهه‌ای که بعد از درگذشت حضرت رسول (ص) مطرح می‌شود، افتراق سقیفه است؛ افتراقی که در سقیفه به وجود می‌آید و مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی تقسیم می‌شوند. همین ادامه کار شهرستانی را رقم می‌زند. در کار شهرستانی، دائماً با جاده‌هایی مواجهیم که به راههایی دیگر تقسیم می‌شوند. کسی که با این نوع طرز فکر آشنا می‌شود، فکر می‌کند که ما دائماً در معرض چنین انشقاقها و افتراقهایی قرار داریم و این مسیری است که نهایت ندارد.

ما هرگز در کتابهای کلاسیک با چیزی عکس اینکه در کتاب ملل و محل شهرستانی وجود دارد مواجه نمی‌شویم که گاه ببینیم دو فرقه با هم متحد شده‌اند، گفت و گو کرده‌اند، اختلافها را کنار گذاشته‌اند و از این به بعد به یک فرقه تبدیل شده‌اند. اساساً این نوع نگاه، «نگاه افتراق محور» است و صرفاً به دنبال تکثیر انواع است. چیزی که ما می‌توانیم در این نوع نگاه مشاهده کنیم این است که نویسندگان کتب ملل و محل، توانایی خود را در این می‌دانند که بتوانند فرق بیشتری را معرفی کنند و حتی اگر لازم شود، فرقه‌هایی بسازند. در واقع این یکی از ویژگی‌های کتب سنتی ملل و محل است. اگر بخواهیم از اصطلاحات استفاده کنیم، باید بگوییم که نگاه عموم تاریخ نویسان ما تاریخ نگاری «حادثه محور» است؛ یعنی اول منتظر می‌شوند حادثه‌ای رخ دهد و در آن حادثه افتراقی به وجود بیاید و آن را گزارش دهند. اتفاقات مربوط به قبل و بعد از آن حادثه در کتب ملل و محل سنتی ما موضوع اصلی بحث نیست و گاهی ممکن است به استطراد به آن مسئله توجهی شود. ملل نویسان ناگهان به ما اطلاع می‌دهند که در جریان حکمین عده‌ای بلند شده‌اند و شعار داده‌اند «لا حکم الا لله» و بعد گروهی از آنها به وجود آمدند که به آنها هروریه و خوارج و... گفته می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح است که اینان قبلاً کجا بودند، آیا گروه سومی را تشکیل می‌دادند و وقتی مسیر خودشان را از بقیه مسلمانان جدا کردند، بعد از آن چه اتفاقی افتاد. ما بعد از قضیه نهروان مجدداً با یک حکومت مواجهیم و هیچ خبری از خوارج نیست

طهر

۳۲۰

▽

۳۲۰

تا اینکه در سال ۷۶ هجری مجدداً با خوارج رویارو می‌شویم. نمی‌دانیم تا حالا کجا بودند و چه کار می‌کردند. ناگهان در بین خود خوارج و در زمان مراجعت از مکه به بصره، وقتی با عبدالله بن زبیر قهر کرده بودند، مجدداً اختلافی در می‌گیرد و خوارج به چند دسته تقسیم می‌شوند و فرقه‌هایی مانند اباضیه، ازارقه و ... افتراق به وجود می‌آیند. اما آنان برای چه به مکه رفته بودند و کارشان چه بود و با عبدالله بن زبیر چه کار داشتند؟ چه فکری خوارج را که حتی امیر المؤمنین را تکفیر می‌کردند وادار کرده بود که عبدالله بن زبیر را به عنوان خلیفه بپذیرند و با او بیعت کنند و چه فکری باعث جدایی آنها از او شد؟ چرا قبل از رفتن به مکه با هم اختلاف نکرده بودند و بعد از برگشت دچار اختلاف شدند؟ در رویارویی با این پرسشها دوباره با سکوت مواجه می‌شویم.

این رویکردی عمومی است که در کتب ملل و نحل با آن مواجه هستیم. مطمئن باشید اگر مجدداً پرونده‌ای گشوده شود و به پرونده یکی از خوارج رسیدگی شود، لابد قرار است رویداد و واقعه دیگری رخ دهد که نمونه‌اش را در مورد عطیة ابن اسود داریم. او یکی از شاگردان نجدة بن عامر در یمامه بود، با او اختلاف پیدا کرد و عامر را ترک کرد و به سیستان آمد. در این محل نیز گروهی را به دور خودش جمع کرد و زمینه شکل‌گیری فرقه جدیدی شد. و باز هم این نکته در همین کتب ملل و نحل گفته شده است، چون قرار است راجع به شکل‌گیری به یک فرقه جدید بحث شود، وقتی که این فرقه شکل گرفت، با آن کاری نداریم و آن را تمام شده می‌دانیم. دقیقاً همین جاست که نحوه برخورد یک مورخ با فرق، می‌تواند با نحوه برخورد فردی مثل شهرستانی با فرق متفاوت باشد. چیزی که برای مورخ اهمیت بسیار دارد، مقطع و رویداد نیست، جریان است؛ جریانی که رویداد بخشی از آن را تشکیل می‌دهد. بنابر این، از دیدگاه مورخ بسیار مهم است که این گروهی که در جریان حکمین گفتند «لا حکم الا لله»، چه گروهی بودند و عملکرد این گروه قبل از آن چه بود. در سال ۳۳ هجری شورش بر ضد خلیفه سوم در نقاط مختلف جهان اسلام، از جمله بصره، کوفه و مصر به وجود آمده بود. در این شورش، فهرستی از کسانی ارائه می‌شود که در آن حضور داشتند. یکی از آنها عبدالله بن کواء است. او جز رؤسای معترض کوفه بر ضد عثمان است. عبدالله بن کواء جز تبعیدی‌هایی است که به شام فرستاده شده است. اینها در منابع تاریخی ثبت شده است. یک واقعه دیگر این است که در جریان بیعت ثانیه، فردی به نام خضعمی بلند می‌شود و اعلام می‌کند: من با شما به شرط تبعیت کتاب الله و سنت رسول و سیره شیخین بیعت می‌کنم. حضرت حفظ سیره شیخین را قبول نمی‌کنند. این اعتراض یک فرد نیست؛ این فرد مستظهر به یک جماعتی است که به این شکل فکر می‌کنند. اینان با وجود اختلاف فکری با شیعیان، در برخی جنگها و جریانها حضور داشتند و دائماً هم اشکال می‌کردند. اساس بیعت ثانیه به دلیل ایجاد اشکالهایی است که از زمان عثمان وجود داشته است. در جریان خلافت امیر المؤمنین، کسانی مثل عبدالله بن کواء در مجالس حضرت حضور پیدا می‌کردند و سوالهایی می‌کردند که اغلب ارزش علمی نداشت. اغلب این سوالها نوعی ایجاد مسئله بود. در منابع حدیثی آمده است که در یک مورد امیر المؤمنین خطاب به کواء فرمودند: «سَلْ تَقَّهَا وَ لَا تَسْئَلْ تَعْتَأُ». کاملاً

واضح بود که او برای اغتشاش در آن مجالس حضور پیدا می‌کرد، و این مربوط به زمان حکمین نیست. نهایتاً وقتی مسئله تحکیم و نهروان مطرح می‌شود، ما دقیقاً افرادی مانند کوئه و خصمی را در زمره کسانی می‌بینیم که «لا حکم الا لله» را گفتند و به جمع نهروانیها پیوستند. بنابر این، نمی‌توانیم مسئله را به این شکل نگاه کنیم که عده‌ای ناگهان یک مسئله را مطرح کرده و رفتاری پیش بینی نشده را بروز داده‌اند. ما این مسئله را همانند یک جریان نگاه کنیم؛ مرادم این است که شناخت درستی از خوارج داشته باشیم، ریشه‌ها را مطالعه کنیم و ببینیم بحث شیخین را چه گروه‌هایی و چه زمانی مطرح کردند. مثلاً عبدالله بن وهب راسی، اولین خلیفه خوارج، چه رابطه‌ای با شیخین و چه ارتباطی با امیر المؤمنین داشت؟ تا زمانی که ارتباطها را مورد مطالعه قرار ندهیم، مطلقاً نمی‌توانیم مسئله تحکیم را به عنوان واقعه‌ای روشن در یابیم. این نمونه‌ای از تفاوت نگاه «جریان محور» و نگاه «حادثه محور» است.

طبق روایات، در جنگ نهروان عده کثیری از خوارج اساساً قعود کردند. یعنی با اینکه از خوارج بودند، نجنبیدند. حضرت هم متعرض نشدند. آنان بعد از خلافت حضرت، درگیر جنگ با معاویه شدند. کسانی مثل عروة بن عدیه و... که در ماجرای حکمین حضور داشتند، جزء قاعدین بودند و بعد از خلافت حضرت مجدداً شروع به ترویج افکار و اندیشه خود کردند. با وجود اینکه این افراد در جریان حکمین نقش کلیدی داشتند، ما این نقش را در کتب ملل و نحل نمی‌بینیم. در مقابل، شخصیت‌هایی مثل ذوالثدیه یا عبدالله بن وهب راسی که در رده اول نبودند و در جنگ نهروان کشته شدند، در کتب ملل و نحل، سران خوارج دانسته شده‌اند.

ملل و نحل نویسان ما بیشتر به حادثه نهروان به عنوان یک رویداد تاریخی توجه کرده‌اند و به بقای خوارج قاعد بعد از امیر المؤمنین و نوع فعالیت‌هایی که انجام دادند، توجه نداشته‌اند. وقتی ندانیم در حد فاصل سالهای ۳۶ تا ۷۶ هجری چه بلایی بر سر خوارج آمده است، چه رهبران و افکاری داشتند و اساساً چرا به خروج کشیده شدند، در آن صورت نمی‌توانیم تحلیلی داشته باشیم که اختلاف سران خوارج بر سر چه بود و چرا عبدالله بن اباض و نافع بن ازرق در نقطه مقابل هم قرار گرفتند و از هم براءت جستند و همدیگر را تکفیر کردند.

این یک نمونه است که توجهات تاریخی تا چه اندازه می‌تواند نوع نگرش ما را عمیق‌تر کند. چیزی که در کتب ملل و نحل است، صرفاً یک برش از تاریخ است.

### عوامل افتراق مذاهب اسلامی

موضوع دیگری که لازم است به آن توجه داشته باشیم این است که؛ ما باید نگاهی مجدد به عوامل افتراق داشته باشیم. مطالعه دقیق و کارآمد مذاهب، مطالعه‌ای است که بتواند دسته بندی دقیقی از موضوعات مورد افتراق داشته باشد.

طرح

۳۲۲

۳۲۲

برای این نگاه، سه موضوع اصلی را می‌توانیم مطرح کنیم. این البته حصر عقلی نیست و امکان وجود گونه‌های دیگری نیز هست:

(۱) بخشی از موضوعات، موضوعات فلسفی - دینی اند. بخش‌هایی که ارزش وجود شناختی دارند، به نحوه جهان بینی و عالم کائنات مربوط می‌شوند. تنزیه خداوند از جسمانیت از این قبیل است. برخی از فرق هستند که افکارشان تجسیمی است و برخی به شدت به دنبال تنزیه رفته‌اند. منازعاتی درباره صفات باری تعالی وجود دارد که آیا صفات باری تعالی عین ذات است یا زاید است. این موارد را مسائل فلسفی - دینی می‌گوییم و فلسفه را به معنای اعم به کار می‌بریم.

(۲) گونه دیگر عوامل اختلافات، مسایل اجتماعی - دینی اند. این مسائل در بادی امر که مطرح شده‌اند، خاستگاه اجتماعی داشته‌اند. اما بعداً ارزش کلامی نیز پیدا کرده‌اند و می‌توانند به عنوان اصول عقاید مذهب مطرح شوند. به عنوان نمونه، مسئله امر به معروف و نهی از منکر، مسئله‌ای اجتماعی - دینی است.

امر به معروف، مثل صفات باری تعالی مسئله‌ای فلسفی نیست. اما شاهدید که برخی از فرق اسلامی مانند گروه‌هایی از خوارج و معتزله، امر به معروف و نهی از منکر را در واقع یکی از اصلی‌ترین نقاط افتراقی خود از فرق دیگر و جزء اصول اصلی خود به شمار می‌آورند. این یکی از امتیازهای مهمی است که ما در بین فرق با آن مواجه هستیم.

(۳) گاهی اوقات با مسائلی مواجهیم که می‌توانیم بگوییم سیاسی - دینی اند؛ یعنی مسائلی هستند که هم ارزش دینی و معنوی دارند و هم به نحوی به ویژگی‌های سیاسی جهان اسلام مربوط می‌شوند. امامت این گونه است و می‌تواند مثالی برای مسئله سیاسی - دینی باشد.

واضح است که مسئله امامت تا چه اندازه در افتراق فرق تأثیر گذار بوده است. در جریان سقیفه به بعد، نمونه‌های متعددی را شاهدیم که این نوع مسائل سیاسی و دینی، مانع افتراق بین فرق مختلف شدند. اگر بنا باشد فرقه‌ها را از دیدگاه مسائل فلسفه دینی مطالعه کنیم، فکر می‌کنم الان در وضع قابل قبولی هستیم و در مسائل فلسفی، کلامی و فلسفه علم کلام، کارهای وسیعی صورت گرفته و از این نظر با کمبود جدی مواجه نیستیم. اما در حوزه اجتماعی - دینی از نگاه تاریخ فرق، باید سرمایه گذاری جدی صورت گیرد، در حال حاضر، در این بخش در وضعیت بهینه‌ای قرار نداریم و هنوز لازم است مطالعات بسیاری در این عرصه انجام شود.

به عنوان نمونه، اشاره می‌کنیم که چگونه مسائل اجتماعی، دینی می‌توانند از دیدگاه دیگری مورد مطالعه قرار گیرند. یکی از مواردی که همیشه برای کسانی که در مورد تاریخ فرق مطالعه می‌کنند جای سؤال دارد و ما گاهی اوقات نمی‌توانیم جواب قاطعی به این سؤالات بدهیم ارتباط بین مذاهب و مناطق جغرافیایی است. مثلاً روی نقشه جغرافیای منطقه عمان و احساء و قطیف را بسیار نزدیک هم می‌بینیم، ولی این دو منطقه از نظر ویژگی اجتماعی، گرایش‌های یکنواختی ندارند. پیشنهاد بنده این است که اگر بتوانیم آن جنبه تاریخ اجتماعی فرق شناسی را زیر ذره بین قرار دهیم

بسیاری از جوابها را خواهیم یافت. آن موقع است که می‌توانیم متوجه شویم چه ارتباطی بین ساختارهای اجتماعی و نوع اندیشه‌های مذهبی در مناطق مختلف جهان اسلام وجود دارد.

مذهب شیعه امامی، مذهبی است که قرنهای متمادی وجود داشته است. و مذهب ایزدیی نیز مذهبی است که در عمان و به خصوص قسمت کوهستانی آن غلبه داشته است در همین حال، در قسمتهای دیگر شبه جزیره عربستان مذهبهای دیگری هستند که امکان رشد و بقا پیدا کرده‌اند مسلم است که در تاریخ پیوند خاصی بین مناطق خاص و مذهب خاص وجود دارد، اما آنچه برای ما سؤال است این است که چرا پیوند وجود دارد. اگر ما بتوانیم ویژگیهای اجتماعی فرق را مورد مطالعه قرار دهیم، در آن صورت ممکن است به جواب این چراها هم برسیم. طبیعتاً به دست آوردن این ویژگیهای اجتماعی در تبلیغ هم تأثیر قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت. اگر ما مخاطب خود را به درستی بشناسیم، خواهیم دانست با او به چه شکل برخورد و به چه زبانی گفت گو کنیم.

در عرصه اندیشه سیاسی اسلامی هم باید پلی بین مباحث اندیشه سیاسی و مباحث فرق زد. در حوزه اندیشه سیاسی مثالهایی می‌زنیم که بحث روشن‌تر شود. به عنوان نمونه، زیدیه و امامیه را به عنوان دو شاخه از شاخه‌های شیعه می‌شناسیم.

مسئله امامت بلا فصل امیر المؤمنین (ع) نیز به طور مشترک برای این دو مطرح بوده است؛ اگرچه صورت بندیهای مسئله با هم تفاوت داشته است. اما از نظر اندیشه سیاسی، فاصله بین امامت زیدیه و امامت امامیه بسیار قابل ملاحظه است. زیدیه در عمل و از نظرگاه اندیشه سیاسی به مراتب به اهل سنت نزدیک تر از شیعه است. یکی از علل این همه نزدیکی بین افکار معتزله و زیدیه نیز در همین اندیشه سیاسی نهفته است. تصور نکنیم که زیدیه از قبل تصمیم خود را درباره جبر و اختیار یا در مورد صفات الهی گرفته بودند و بعد آمدند ببینند کدام فرقه است که می‌توانند به آن بیشتر نزدیک شوند. من به مسئله این گونه نگاه نمی‌کنم. می‌گویم چرا فرقه زیدیه به وجود آمد؟ زیدیه در اثر یک سلسله قیامهای شیعی به وجود آمد. قیام زید بن علی، قیام یحیی بن زید و کسانی دیگر. غالب این قیامها طرح اندیشه سیاسی و نیازهای اجتماعی بود تا مسئله جبر و اختیار یا اینکه صفات خدا عین ذات اویند یا نه؟ به این ترتیب، زیدیه که هسته اصلی فکرشان، سیاسی بود، به دنبال این بودند که یک دیدگاه کلامی هم ایجاد کنند. این دستگاه کلامی را باید بر چه مبنایی ایجاد می‌کردند؟ بهتر بود الگویی را در اختیار داشته باشند و با استفاده از الگو، آن دستگاه کلامی را ایجاد کنند. پس باید به سراغ فرقه‌ای می‌رفتند که در مورد آنچه دارند نزدیک‌تر به آن فرقه باشند، و آن فرقه معتزله بود. ما وقتی در مورد اندیشه سیاسی متقدم معتزله (معتزله قبل از ابوالقاسم بلخی و ابوعلی جبائی) نه معتزله متأخر مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم تنها فرقی که بین معتزله متقدم و زیدیه وجود دارد این است که زیدیه معتقد بودند امامت باید در فردی باشد که از نظر نسب، فاطمی باشد؛ اما معتزله این را کمی گسترش می‌دادند و می‌گفتند فرشی باشد. ولی در مورد بقیه ویژگیهای امام با هم اختلافی نداشتند و از همه مهمتر هر دو امامت را یک امر کاملاً سیاسی می‌دیدند.

طرح

فرقه  
<  
>  
و  
و

▽

۳۲۴

بسیاری از ارتباط‌های ظاهراً نامفهومی که برای ما وجود دارد، ممکن است در قالب چنین نگاهی کاملاً مفهومی پیدا بکنند. ما با یک تاریخ ۱۴۰۰ ساله مواجهیم: با پهنه‌ای که در واقع پنج قاره جهان را در بر می‌گیرد، ولی به صورت تاریخی از جنوب شرقی آسیا تا اندلس کشیده می‌شود. در چنین پهنه‌ای بسیاری از این ارتباطها می‌توانست برقرار باشد. همیشه هم نباید به دنبال ارتباطهای کلامی بگردیم، زیرا ارتباطهای فقهی، صوفیانه و نوع تأثیر و تأثرهایی که اینها بر یکدیگر داشتند، می‌تواند نشان دهنده اندازه رابطه فرق با هم باشد. یک تشبیه برای نتیجه‌گیری در مدل قدیمی که برای مطالعه انساب داشتیم این بود که وقتی که می‌خواستیم نسبت یک نفر را مطالعه کنیم می‌گفتیم که آقای فلانی پدرش کیست، پدر پدرش کیست و مثلاً فردی از سادات است و معنایش این است که از طریق پدر، نسل در نسل، به بنی هاشم باز می‌گردد. اما در عین حال قسمت مادری را در سیستم سنتی نسبی، ملحوظ نمی‌کنیم؛ یعنی هیچ وقت مرسوم نبود که در انساب یک نفر را از طرف مادر هم ذکر کنند. البته گاهی به ندرت کتابهایی مانند کتاب تسبب قریشی یا طبقات ابن سعد، به امهات هم به گونه محدود پرداخته‌اند ولی سلسله نسبی که بر این اساس نوشته شود، مرسوم نبوده است. این امر اشکالی ندارد، چون با یک مسئله قرار دادی مواجهیم. اما اگر فردی را از نظر فیزیکی مورد مطالعه قرار دهیم ملاحظه می‌کنیم که؛ با وجود اینکه پدرانش در بیست نسل گذشته به شبه جزیره عربستان بر می‌گردند ولی از نظر ظاهر و قیافه موهای بور و چشمهای آبی دارند، این با سلسله نسب ما سازگار نخواهد بود چون سلسله نسب مادری را لحاظ نکرده‌ایم. نوع نگاه سنتی ما به مسئله فرق هم همین نوع نگاه است. در سال ۷۶ هجری در اثر منازعه‌ای بین خوارج، گروههایی از هم جدا می‌شوند. یکی از آنها فردی به نام عبد الله بن اباض است که از نافع بن ازرق جدا و رئیس فرقه اباضیه می‌شود. از نظر ما این خارجی است چون از خوارج جدا شده است. در طول حدود ۱۳۰۰ سال بعد از سال ۷۶ هجری تا امروز، اتفاقاتی بسیاری افتاده است که ما با ندیدن تمام آنها، باز هم انتظار داریم این فرقه ویژگی یک فرقه خارجی را داشته باشد و همچنان اصرار داریم به آنها خوارج بگوییم؛ در حالیکه این فرقه در طول این قرن‌ها افت و خیزهایی داشته است، فقط منتسب به عبدالله بن اباض نیست. آنچه اکنون هست خصوصاً در قرن ۶ به بعد، دیگر یک فرقه خارجی نیست.

در همان زمان اباض، فردی به نام زید که اباضیه او را به عنوان «اصل المذهب» می‌شناسند و بعد از اباض، امام دوم می‌دانند و از شاگردان حسن بصری است که به طور شخصی منتسب به خوارج نیست، می‌آید و اباضیه را از نظر فقهی - حدیثی تقویت می‌کند. شاگردان نسل دوم اباض، مثل ابو عبیده و ربیع ابن حبیب و ... را تربیت می‌کند. اینها به همان اندازه که شاگرد اباض بودند، شاگرد زید هم بودند. افکار آنها نسبت به افکار شیخشان بسیار تعدیل شده است. در دوره‌های بعدی اباضیه با معتزله در ارتباط قرار می‌گیرند و بسیاری از تعلیمات معتزله در اباضیه تأثیر گذار است تا حدی که در کتب تاریخی فرقه‌ای به نام «اباضیه الواصلیه» هست که منتسب به واصل بن عطا هستند. به این ترتیب، این مذهب به اندازه‌ای دستخوش تحول و تغییر می‌شود که اساساً چهره‌ای دیگر می‌یابد.



## مدل پیشنهادی برای مطالعات فرّق اسلامی

اگر قرار باشد نگاه تاریخی به فرّق داشته باشیم، اهمیت بسیار دارد که ارتباطهای بین فرّق را مطالعه کنیم. پیشنهاد بنده این است که این ارتباط را در قالب مسائل ببینیم؛ یعنی از آن دو، پیشنهاد و مدل ترکیبی را ارائه می‌دهیم.

پیشنهاد اول: تاریخی به مسئله نگاه کنیم و جریان نگر باشیم نه رویداد نگر. پیشنهاد دوم: مسائل را به مسائل فلسفی - دینی، اجتماعی - دینی و سیاسی - دینی تقسیم کنیم. پیشنهاد من این است که این دو را ترکیب کنیم یعنی وقتی جریانی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، آن را سیاسی و اجتماعی و فلسفی هم ببینیم. و به این نکته توجه داشته باشیم که همیشه ترابطه‌هایی که بین گروه‌های مختلف جهان اسلام در حوزه‌های مختلف فلسفی - سیاسی - اجتماعی رخ می‌داده، باعث شکل‌گیری مذاهب بوده است.

به این ترتیب، اگر نوع نگاهمان را به این شکل تعمیم بدهیم در مورد فرّق اسلامی به طبقه‌بندی جدیدی می‌رسیم، دیگر مثلاً از طبقه بندی ملل و نحل شهرستانی یا منابع دیگر، بیش از اندازه استفاده نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، برخی فرقه‌ها را که کنار هم قرار داده شده اند، از هم جدا می‌کنیم و برخی فرقه‌ها جدا شده‌اند، کنار هم قرار می‌دهیم به عنوان نمونه، گروهی به نام حنفیه، در بعد اعتقادی و نه مذهبی، وجود دارد. که غالباً بعنوان یک فرقه نام برده می‌شود و حال آنکه ما اساساً دو فرقه حنفیه داریم: حنفیه اهل جماعت و سنت با مرکزیت مرو، و حنفیان عدل‌گرا با مرکزیت بلخ. ایشان به مسائل دینی دو گونه نگاه می‌کردند. حنفیان اهل سنت و جماعت فاصله زیادی از افرادی مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهب نداشتند. بر عکس، حنفیان عدل‌گرا به اندازه‌ای به معتزله نزدیک بودند که گاهی با آنها اشتباه گرفته می‌شدند. هنگامی که ما ویژگی‌های این دو فرقه را می‌شناسیم، می‌توانیم حنفیان سمرقند بخارا، بلخ و مصر را مورد تحلیل قرار دهیم و بگوییم افرادی مثل ابوجعفر طحاوی در مصر و اعتقادنامه‌ای که دارد، از نظر تقسیم بندی ما در گروه حنفیان اهل سنت و جماعت قرار دارند. ما به تقسیم بندی جدیدی نیاز داریم و در مورد برخی از حوزه‌های فرّق لازم است برخی فرقه‌ها را نامگذاری کنیم. در برخی از موارد، تقسیم بندی‌هایی وجود دارند که بسیار غیر گویا هستند. مثلاً اگر کسی نامگذاری مرجئه را جدی بگیرد، اشتباهات واقعاً فاحشی پدید می‌آید. مثلاً در یک دوره زمانی، در یک شهر و در کوفه نیمه اول قرن دوم، دو مرجئی زندگی می‌کنند که رئیس مرجئه‌اند و در نگاه اول اصلاً مسأله معلوم نیست. ولی با دقت متوجه می‌شویم که آنها دو نفر و با دو تلقی متفاوتند. یکی از این دو «ابوحنفیه» است و دیگری «مسعر بن کدام». آیا یک نامگذاری به نام مرجئه برای هر دو مناسب و کافی است؟ و می‌توانیم بگوییم کدام و ابوحنفیه هر دو از مرجئان کوفه بودند؟ کدام آدمی است که بخاری و دیگران او را به عنوان رجل موثق می‌شناسند و از او حدیث نقل می‌کنند. در محافل حدیث از وجاهت کافی برخوردار است و هیچ کس در مورد او حرف بی ربط نمی‌زند، در حالی که ابوحنفیه با وجود غسل تعمیدی که در قرن چهارم داده می‌شود، همچنان مورد نکوهش و حمله اهل سنت قرار دارد. به این ترتیب، در مطالعات تجدید نظر روشن کنیم، تقسیم بندی‌هایی که ما انجام می‌دهیم تقسیم بندی موثق و متقن تر خواهد شد چون در آن دقیقاً مسائل فلسفی، سیاسی و اجتماعی و خاستگاه‌های آنها دیده می‌شود و لذا تقسیم بندی کارآمد می‌گردد.

طرح

۳  
۲  
۱  
۰  
۱  
۲  
۳

▽

۳۲۶